

www.ketab.ir

چگونه کتاب بخوانیم



سرشناسه:

ویلبر، دن

Wilbur, Dan

عنوان و نام پدیدآور: چگونه کتاب نخوانیم / دن ویلبر؛ [مترجم] حمیده پشتوان.

مشخصات نشر: تهران: نشر هنوز، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.؛ مصور (رنگی) ۲/۱۴×۲۱ س.م.

شابک: 978 - 600 - 6047 - 31 - 7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

داشتن عنوان اصلی: How not to read:

harnessing the power of a literature-free life, 2012.

رضوع: کتاب -- لطایف و حکایات

مورع: کتاب و مواد خواندنی -- لطایف و حکایات

شناسه | وده: پشتوان، حمیده، ۱۳۵۶-، مترجم

رده بندی کنگره: PN۶۲۳۱/ک۲۳و۹۱۳۰۲

رده بندی دیویی: ۸۱۲.۵۴۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۷۵

چگونه کتاب نخوانیم

نویسنده: دن ویلبر

مترجم: حمیده پشتوان

ویراستار: فاطمه زمانی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

طراحی کتاب: استودیوکارگاه -- محیا کتابچی

اجرا: مریم درخشان

لیتوگرافی و چاپ: شادرنگ

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است. هرگونه استفاده از متن این کتاب منوط به اجازه کتبی ناشر است.

نشر هنوز، تهران، صندوق پستی ۱۴۸۶-۱۹۳۹۵

www.hanooz.pub ... info@hanoozpub.com



پیش‌گفتار

اصل مطلب ۹



مقدمه

چیزی بدتر از کتاب وجود ندارد! ۱۳



فصل اول

کتاب چیست و به چه دردی می‌خورد؟ ۲۳



فصل دوم

ریشه کتاب ۳۵

اولین کتاب‌خوان‌ها و اولین نویسندگان چه کسانی بودند؟



فصل سوم

شروع ۶۱

حالا از کجا می‌توانم کتاب پیدا کنم؟



فصل چهارم

راهنمای پیدا کردن کتاب براساس ژانر ۷۷



فصل پنجم

۹۷ چگونه کتاب بخوانیم؟



فصل ششم

۱۰۵ چگونه درباره کتاب با دیگران حرف بزنیم؟



فصل هفتم

۱۱۵ خردتان کتاب بنویسید



سخن آخر

۱۴۳ تمامش کردید



پیوست الف

۱۴۷ آکه‌هی! من کتاب را تا آخر خوانم. حالا پدر و مادرم دارند مجبورم می‌کنند که برم دانشگاه: چگونه از دنیای ادب جان سالم به دربرم؟



پیوست ب

۱۵۵ باشگاه کتاب خودتان را برپا کنید



پیوست پ

۱۵۹ چه طور یک کتاب پدرم را به گشتن داد؟

۱۶۷ فهرست نام‌ها

پیش‌گفتار اصل مطلب

دیگر هیچ‌کس وقت کتاب خواندن ندارد. من حتی برای ویرایش این کتاب هم وقت نگذاشتم، اما به شکلی که یک سال می‌دهم؛ اگر بتوانید بخش‌هایی از این کتاب را بخوانید، دیگر تا آخر عمرتان زم‌نیست کتاب بخوانید! جای این‌که به خودتان زحمت بدهید و معرفی و پس‌انداز کتاب‌ها را بخوانید، یک نگاه گذرا به این صد - دویست صفحه بیندازید و بعد وانمود کنید محشرترین کارهای ادبی تاریخ را خوانده‌اید.

این به نفع کسانی است که:

۱. اصلاً کتاب نمی‌خوانند.
۲. خیلی کم کتاب می‌خوانند.
۳. زندگی می‌کنند که کتاب بخوانند و برعکس!

این کتاب برای آن‌هایی که اصلاً کتاب نمی‌خوانند، خیلی خوب است. همه، حتی آن‌هایی که قرنی یک‌بار فقط لای یک کتاب را باز می‌کنند، عقل‌تان را از روی این می‌سنجند که چه‌طور درباره کتابی که خوانده‌اید حرف می‌زنید.

پس بهتر است این کتاب را تا آخر بخوانید و بعد طوری رفتار کنید انگار هر چیزی را که تا حالا روی کاغذ نوشته شده خوانده‌اید - حتی اگر از همه اوقات فراغت‌تان درست استفاده کرده باشید و هر کاری کرده باشید به جز کتاب خواندن.^۱

شماهایی که گهگاه چیزی می‌خوانید، بعد از خواندن این کتاب دیگر سرشام از فلان مقاله فلان روزنامه حرف نمی‌زنید. دیگر وقت کافی دارید به جای حرف زدن، مطالب پیش پا افتاده روزنامه‌ها درباره این یا آن خواننده نه‌چندان معروف، درباره رمان‌های کلاسیک حرف بزنید.

این کتاب را می‌خوانید، که همه‌اش درحال کتاب خواندن هستید مثل یک فهرست بلندبالا، اما این است که هرگز فرصت نکرده‌اید تا انتها بخوانیدش؛ اما اصلاً نگران نباشید. اگر این کتاب را بخوانید، می‌توانید دیگران را با جمله‌هایی مثل این تحقیر کنید: «جداً، اصلاً! من [یه رمان پیچیده رو بگید] رو هم نشنیدی؟» چون من یادتان می‌دهم چه طوری فقط یک نگاه به کتاب‌هایی که دوستان پُرافاده‌تان معرفی می‌کنند بیندازید و بعد روی‌شان را کم کنید! سلیقه آن‌ها در کتاب‌خوانی به گرد پای شما هم نمی‌رسد، بنابراین هرگز وسوسه نمی‌شوید چیزهایی را که دیگران پیشنهاد می‌کنند بخوانید. رُجُلِ بَسَماسْت، آی ناقلاها! حالا برگردید به غارت‌های بدون رفیق‌تان و کتاب‌تان را بخوانید.

یک وب‌سایت درست کرده‌ام و اسمش را گذاشته‌ام «عُسر»^۲ برای کتاب‌ها^۳ و آن‌جا کل آثار ادبی را با عنوان‌های قلابی اما دقیق‌تر از عنوان‌های اصلی‌شان آورده‌ام؛ و شما خواننده عزیز می‌توانید کتاب‌خوان هستید، دیگر مجبور نیستید حتی یک کتاب احمقانه دیگر بخوانید. این کتابی که الان دارید می‌خوانید، کار وب‌سایت را کمی کامل می‌کند و تکنیک‌های

۱. در صفحه‌های ۳۰ تا ۳۳ فهرست کاملی از کارهایی که می‌شود در کنار کتاب خواندن انجام داد، آورده شده است.

2. betterbooktitles.com

بیشتری یادتان می‌دهد تا بتوانید الکی الکی خودتان را جزء خوانندگان آثار کلاسیک و نسبتاً کلاسیک جا بزنید! فقط اگر احیاناً می‌خواهید همین الآن این کتاب را ببینید و بگذارید کنار، بدانید اگر این کار را بکنید اطلاعات مفیدی را از دست می‌دهید، چیزهایی دربارهٔ این که:

- ♦ نوبت کتاب‌خوانی که می‌رسد مردم می‌شوند یک مشت عوضی خودپسند.
- ♦ کتاب‌اندازهٔ رسانه‌های دیگر جالب نیست.
- ♦ من، دَن ویلبر ادم خاکی خیلی تنهایی هستم، به شدت هم بی‌کارم!

دیگر نباید از آدم‌هایی که هاشم‌آبادی دربارهٔ فلان فیلسوف خَفَن و آثارش حرف می‌زنند بترسید. با شجاعت بدون آن که حتی یک کلمه از کتاب‌های آن آدم را خوانده باشید، در برابر دیگران قد می‌کشید. دیگر لازم نیست وقت ارزشمندتان را برای گشتن در ویکی‌پدیا صرف کنید و مطالب بخوانید تا از دیگران عقب نمانید. البته اگر دوست دارید، اشکالی ندارد. می‌توانید همچنان صدها ساعت در هفته وقت بگذارید و دنبال کتاب‌های پُر فروش و ریاضیاتی و چه و چه باشید، کتاب‌هایی که از دوران دبیرستان ادعا می‌کردید خوانده‌اید.

کتاب چگونه کتاب نخوانیم یادتان می‌دهد چه‌طور هر چیزی را که باید بخوانید، تندتر بخوانید: کافیه سه کلمه درمیان بخوانید! کل ژانرها را برای تان در یک صفحه خلاصه کرده‌ام. نکته‌هایی یادتان می‌دهم تا مُج آن حقه‌بازهای «آه که فقط یک کتاب خوانده‌اند اما ادعا می‌کنند یکریز دارند کتاب می‌خوانند بگیرند. این کتاب اصلاً «محتوا» - به معنای متداول آن - ندارد اما به شما کمک می‌کند با کلاس‌تر و باهوش‌تر به نظر بیایید و آن‌هایی که اصلاً در سطح

۱. صدمال تنهایی می‌شود: «خیلی مثل کُنُل بود که وقتی او را بخ.» مری دیک می‌شود: «اسماعیل.» ابده کُلی اش دست‌تون می‌آد دیگه!

شما نیستند از شما خوش شان می آید.^۱ چه کسی بهتر از من، یک کم‌دین با مدرک ادبیات کلاسیک - که همه وقتش را در دانشکده صرف دود و گیم کرده - می تواند ادبیات را برای تان خلاصه کند؟

ما تنبل های دنیا متحد می شویم! کتاب های قطور را شکست می دهیم! روزگار کتاب ها را تیره و تار می کنیم! حق گنده دماغ های کله پوک زیاد درس خوانده را کت دست شان می گذاریم و نفس راحتی می کشیم: «آره، من یولیسز جیمز - ریموند - ند ... آخرش با یه صحنه محشر تموم می شه.»

.....
 ۱. نکته: به نشونه بذارید صفحه ۱۶۵. این جوری هر کی بینه فکر می کنه داره کتاب رو تموم می کنین. کتاب رو همه جا همراه خودتون ببرین! این باعث می شه مردم بهتون توجه کنن و باهاتون حرف بزنن.

مقدمه

چیزی بدتر از کتاب وجود ندارد!

کتاب خواندن خیلی سخت است ولی کار ارزشمندی است. آه، صبر کنید... ببینید! مگر مردم دارم با بچه‌های پنج‌ساله حرف می‌زنم که تا حالا تلویزیون تماشا نکرده‌اند! راز حیات خانه‌شان دورتر نرفته‌اند. اصولاً کتاب خواندن کار بی‌خود و مسخره‌ای است.^۱ آخرین کتاب مهم‌آدیسه بود که مردم در اوج محبوبیت هومر، کوررها را استخوان می‌کردند تا داستان را با آواز برای‌شان بخوانند؛ یعنی کتاب خواندن تا این حد خنده‌کننده است! یونانی‌ها اصلاً از کتاب خواندن خوش‌شان نمی‌آمد ولی همه‌اش مرشان گرم کارهای خسته‌کننده بود.^۲ منی که سخنرانی‌های نوآم چامسکی را از یک دیده‌ام دارم می‌گویم کتاب خواندن خسته‌کننده‌ترین کار دنیاست.

اصولاً کتاب خواندن، یک مکالمه یک‌طرفه و طولانی است. کتاب را می‌خوانی و محبوب‌تان را در کافه ملاقات می‌کردید... او شروع می‌کرد به پُرچال‌های و حال همه را در آن کافه به هم می‌زد. حتی اگر کتاب محبوب‌تان زمانی از بوک‌رسمکی بود شما مجبور بودید کنارش بنشینید و ساعت‌ها به داستان‌های او گوش کنید طوری که آخرش دل‌تان می‌خواست خودتان را بکشید.

.....
۱. چیزهای دیگری که سرگرم‌کننده‌تر از کتاب خواندن هستند عبارتند از: خیره شدن به شمع، خیره شدن به دیوار، چشم دوختن به دوردست‌ها و خیره شدن به هیچ چیز خاص.

۲. مثل زُل زدن به ستاره‌ها، پرداختن به سیاست و حمام کردن.

آدم دانایی گفته بود: کتاب «آیینۀ تمام‌نمای زندگی شماست.» اگر من جای او بودم، می‌گفتم: «کتاب آیینۀ تمام‌نمای زندگی شماست که مرتب به شما می‌گوید اگر تصویر توی این آیینۀ را دوست ندارید، احمقی بیش نیستید.» کتاب همه کارهای آدم را قضاوت می‌کند و جای این که مثل یک آیینۀ معمولی به آدم بگوید که مثلاً «جاقی»، می‌گوید: «چرا روح این قدر ضعیف و تهی است.»

آدم دانای دیگری گفته: «هنر آیینۀ تمام‌نمای طبیعت است.» به همین خاطر است که همیشه هنر بهتر از کتاب است. هنر به یک دردی می‌خورد. مثلاً می‌شود به بعد می‌ازد. بسمه‌ها و تابلوها آیینۀ نصب کرد، اما کتاب‌ها چه؟ با آن قیافه یخ معمولی، آن کار در و کلک سوار می‌کنند تا توجه آدم جلب شود و دلش بخواهد آن‌ها را بخواند. نه! و معجب پشت جلد و آن جلدهای رنگ‌و‌وارنگ برای این است که ما فکر کنیم کتاب‌ها خیلی جالب‌اند. کتاب‌های لعنتی! برای من که اصلاً جالب نیستید! فکر کرد. خیلی خاصید، با آن داستان‌های تان؟ آخه من از شما چی می‌تونم یاد بگیرم که در اینترنت نباشه؟ هیچی. کتاب‌ها خیلی اطلاعات دارند اما اصلاً سرگرم‌کننده نیست. اگر واقعاً می‌خواستند توجه آدم را جلب کنند، باید روی جلدشان پر می‌بود از کارهای آن چنانی و ورق‌های شان را هم می‌شد جای سیگار استفاده کرد. کتاب‌ها بسته‌کننده‌اند و دیگر هیچ.

شاید این سؤال برای تان پیش بیاید که اگر کتاب بی‌فایده در حال به هم‌زن و حوصله‌سریز است، پس چرا مردم همه‌اش اصرار دارند بیش از این؟ جواب ساده است، چون روشنفکرهایی که دنیا را کنترل می‌کنند، می‌خواهند ما کتاب بخوانیم و فکر کنیم داریم باهوش‌تر و داناتر می‌شویم، درحالی که حماقت‌مان بیشتر می‌شود. این یک توطئه است. می‌خواهند کماری کنند مردم کتاب را دوست داشته باشند ولی از خودشان متنفر بشوند و فکر کنند کتاب دارد زندگی و فکرشان را بهتر می‌کند. رسانه‌ها با تبلیغات‌شان کتاب را به کالایی فاخر و دوست‌داشتنی تبدیل می‌کنند. مردم هم این را می‌پذیرند و ندای احساس‌شان

را نمی‌شنوند که می‌گوید: «نه! کتاب ضرر دارد! فهمیدنش سخت است. من دوست دارم الآن گیم بازی کنم.» تصویرهای غلطی درباره کتاب در فرهنگ ما جا افتاده که من در ادامه پنبه چندتای شان را می‌زنم.

تصور اشتباه ۱: کتاب خواندن آدم را باهوش‌تر و باکلاس‌تر می‌کند

بعضی‌ها فکر می‌کنند هرچه تعداد کتاب‌ها در خانه‌مان بیشتر باشد، بچه‌های‌مان باهوش‌تر و موفق‌تر می‌شوند، حتی اگر اصلاً لای آن‌ها را هم باز نکنند؛ یعنی آدم‌هایی را که آن‌ها را می‌بینید دارند چپ‌ور است کتاب می‌خواند، ممکن است اصلاً آن‌ها را نخوانند حتی آن‌هایی که آدم انتظار دارد کتاب‌دوست باشند، آن‌هایی که ربات را «دغدغه» خودشان می‌دانند، هم به‌زور چند خط کتاب می‌خوانند. می‌دانستند که بیشتر از کمتر از هفت درصد از وقت‌شان را در دانشگاه صرف مطالعه می‌کنند کتاب خواندن «کار» دانشجو است اما آن‌ها فقط هفت درصد وقت‌شان را برای کتاب خواندن صرف می‌کنند. نود و سه درصد باقی‌مانده را صرف تفریحات ناسالم می‌کنند و اگر ایشان پیرسی استیون کینگ کیست، جواب می‌دهند: «یه چیزی تو مایه‌های...» این نویسنده زمان ما؛ اما الآن نمی‌تونم دقیقاً منظورم رو برسونم.»

این تصور غلط است: کتاب زیاد داشتن می‌تواند باعث شود باهوش و باکلاس به‌نظر برسیم. این تنها راهش نیست. هرکسی که کتوشلوار شیک بپوشد و بتواند قشنگ حرف بزند هم باکلاس و باهوش به‌نظر می‌رسد. اگر کسی راجا می‌روید کتاب‌های‌تان را هم دنبال خودتان بکشید، باز هم باهوش و باکلاس به‌نظر می‌آید. بعضی وقت‌ها من در یک کتاب‌فروشی بیشتر از یک ساعت می‌چرخم و به عنوان کتاب‌ها نگاه می‌کنم. بعد یکی را که طرح جلد قشنگ‌تری

دارد می خرم و می روم به کتاب فروشی بعدی. آن قدر این کار را می کنم تا یکی پیدا بشود و درباره آن کتاب سؤالی از من بپرسد.^۱

شاید تعجب کنید اما خیلی از متفکران بزرگ از کتاب خواندن متفر بودند. فرانسیس بیکن جدی جدی کتاب مصرف می کرد و می گفت: «بعضی از کتاب ها را باید چشید، بعضی ها را باید قورت داد. چندتایی را هم باید جوید و ختم کرد.»^۲ اینشتین هم که بی شک یکی از باهوش ترین آدم های تاریخ است گفته: «این جا دارم از او نقل به مضمون می کنم: «کتاب خواندن مال اُسُل ها است.» آیا شما اُسُکُلید؟ آیا خوش تان می آید یک آدم خلی مثل اینشتین، شما بگرد اُسُکُل؟ فکر نمی کردم!

بعضی ها فکر می کنند وقتی شما کتابی را دست تان می گیرید واقعاً می خوانیدش، باهوش تر می شوید چرت و کله و حقایق بیشتری در مغزتان انبار می شود؛ اما نکته این جاست که کتاب ها بیشتر سبک بال طرح می کنند و به هیچ سؤالی جواب نمی دهند. سؤال پرسیدن هم باعث می شود شما احمق تر به نظر برسید نه باهوش تر. من فکر می کردم آلیس در سرزمین عجایب یک جور شیطننت کودکانه است؛ اما وقتی آن را می خواندم دائم از خود می پرسیدم: «چه طور می شود با آدم های دیگر حرف زد وقتی زبان مان برعکس از عمل می کند؟» یا «من چه طوری دیگران را بشناسم؟» تا این که به جایی رسیدم که مدام می پرسیدم: «اصلاً چرا آدم به وجود آمد؟» می بینید؟ من باهوش تر نشدم؛ بلکه خواندن این کتاب باعث شد آرزوی مرگ کنم و آدم مرده احمق تر از آدم زنده است.

چون کتاب ها باعث می شوند سؤال های بیشتری درباره واقعیت ها برای مان پیش بیاید، خواننده را به فکر فرو می برند. آدم همه اش باید با خودش کلنجار برود تا

۱. حتی اگر آن آدم، نگهدارنده باشد و بخواهد بداند من آن کتاب را دزدیده ام یا نه. باز هم حس می کنم بردن کتاب به

این ور و آن ور باعث می شود آدم ها بیشتر به من توجه کنند.

۲. این را در جایی نخوانده ام. از یک بازیگر در یک فیلم شنیدم.

جواب سؤالش را پیدا کند. این که نشد کارا مَرَد باشید و وانمود کنید که همه چیز می دانید! اگر دوست دارید باهوش تر و باکلاس تر به نظر بیایید، فلسفه دیرستان را که هیچ وقت بیشتر درباره اش مطالعه نکردید تحویل مردم بدهید. با این همه اعتماد به نفس، مردم عاشق تان می شوند.

تصور انجابه ۲. کتاب خواندن یک فعالیت فوق العاده است برای اوقات فراغت خیلی آدم ها وقت ندارند کتاب بخوانند. فکر می کنند یک روز خیلی خوب روزی است که یک ژانر محشر یا هر چیزی بخوانند: در یک نئو لم بدهند، آفتاب بگیرند، به صدای جیرجیر گوش بدهند و کتاب صدسال تنهایی را بخوانند. این آدم ها اشتباه می کنند. کتاب خواندن در اوقات فراغت بیشتر شبیه کار است تا سرگرمی. من هر وقت بیشتر می خوانم، صداه که کتاب می خوانم، گردنم درد می گیرد، چشم هایم تار می شود و همیشه دستم را در جیبم می گیرم که برود سراغ غذا یا دستشویی. وقتی خواندن یک کتاب بچگانه، مثل بازی، می گرسنگی، چند صدتا از این بیست دقیقه ها زمان می برد، چه طور می شود آدم تمرکزش را حفظ کند آخر؟

واقعیت این است که هیچ جور نمی شود کتاب خواندن را به سالیانی قابل تحمل تبدیل کرد. هیچ چیزی نمی تواند از کتاب خواندن کاری سرگرم کننده بسازد اما شما می توانید راهی برای سرگرم کردن خودتان پیدا کنید. من هر وقت کتاب می خوانم دوست دارم خیال کنم یک بازیگر کمدی دارد با فریاد آن کتاب را برایم می خواند. قدم زدن در اتاق را هم دوست دارم. قدم می زنم و احساساتم را در حاشیه کتاب می نویسم که البته هیچ ربطی به خود کتاب ندارد. دیگر این که... دوست دارم به

.....

۱. این جمله را وقتی توی دستشویی بودم... و چیز می خوردم نوشتم...

۲. «این یک واقعیت است! واقعیتی که همه مثل خر آن را پذیرفته اند... نف تو گورش... که یک مرد... یک آلاخ جنگ خربول که بالاخره به نوا رسیده است... یک روز به همسری نیاز خواهد داشت؛ و آن همسر دست آخر یک هیولای کثیف از آب درمی آید!» آن بازیگر در حال خواندن فرور و تمسب چین آمتین.

سگم غذا بدهم، فهرست خریدم را بنویسم، به کتاب صوتی گوش کنم، و گیم بازی کنم. دیگر این که... دوست دارم وقتی روی آی‌پد کتاب می‌خوانم، ایمیل‌م را چک کنم. قارچ بخورم و آن قدر به جلد کتاب زل بزنم تا تصویرش محو بشود و فقط یک صفحه آبی مثل اقیانوس از آن باقی بماند. بعد بروم توی آن اقیانوس شنا کنم تا گم بشوم.^۱ اما همه راهکارهایی که الآن برای تان شرح دادم، اگر کتابش را حذف کنید، بابت‌تر می‌شوند؛ یعنی این جو‌ری ادای یک بازیگر کم‌دی را دریاورید، گیم بازی کنید، و گردان مصرف کنید!

تصور اشتباه است که کتاب خواندن شما را با دیگران آشنا می‌کند خیلی‌ها فکر می‌کنند کتاب خواندن کمک‌شان می‌کند آدم‌های اطراف‌شان را بهتر درک کنند و از زندگی‌شان بیشتر لذت ببرند. این آدم‌ها اشتباه می‌کنند. کتاب خواندن باعث می‌شود آدم‌ها چیز به‌جز کلمه‌های روی کاغذ را نبینند، افتضاح‌ترین راه دوست‌یابی در کافه‌ی شاپ این است که وقتی کسی را دیدید، آن چیز عجیب را از کیف‌تان دریاورید. همه توجه‌تان را روی آن متمرکز کنید. اگر می‌خواهید دوست پیدا کنید، فقط باید اهل نشیمنی و کافه‌نشینی باشید. بگویید بینم آن وقت‌هایی که رفتید کتابخانه و... آه... درس خواندید، چندتا دوست پیدا کردید. هیچی؛ اما اگر کتاب خواندن را کنار بگذارید و از آن دخترخانم پرسید آن کتابی که دارد می‌خواند خوب هست یا نه، او هم با خوشحالی کتاب را می‌بندد و شروع می‌کند به حرف زدن با شما، چون کتاب خواندن برای او هم عذاب‌آور است.

محض اطلاع باید بگویم کتاب خواندن مثل تلویزیون بدون تصویر است. برخلاف گیم‌ها و سایر رسانه‌ها، دست شما را از همه تماس‌های انسانی کوتاه می‌کند. کتاب مثل فیلم نیست که بشود در روز اول آشنایی دونفری تماشا کرد.

۱. وای! بازم غرق خیال شدم! اما کتاب چیز باحالیه، مخصوصاً وقتی نخونیش! ببخشید، من دوباره باید برم دستشویی!